

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی فرمایش حضرت امام بود. ما قبلا که بحث محقق اصفهانی را مطرح کردیم سه سوال از ایشان پرسیدیم که دو تا از آن ها را با تحلیل امام پاسخ دادیم.

سوال اولی که برای بررسی فرمایش محقق اصفهانی مطرح کردیم این بود که آیا سلطنت بر عقد با سلطنت بر مال، دو بخش متمایز و مجزی هستند؟ و می شود یکی را از حصص دیگری به حساب آورد که محقق اصفهانی این کار را کرده بود؟ با تحلیلی که از امام یاد گرفتیم پاسخ منفی بود. سلطنت بر مال از جهت عقلائی یک مساله است و عقد هم یک مساله است. از نظر عقلاء - در باب عقد - ما سلطنت بر عقد نداریم بلکه محکوم قواعد عقلائی هستیم نه حاکم و سلطان آن ها. چون هرج و مرج پیش می آید. ولی سلطنت بر مال داریم و نفوذ تصرف ما در مالمان باید کنار آن قواعد عقلائی قرار بگیرد تا صحت معامله از آن به دست بیاید. لذا جلسه ی گذشته هم عرض کردم که با توجه به تحلیل عقلائی ی امام، هم شیخ و هم سید یزدی و هم محقق اصفهانی و بدتر از همه محقق خوئی دچار خطا شده اند.

یک سوال دومی این جا مطرح شد که جواب آن را هم گرفتیم. آن سوال این بود که آیا جعل سلطنت بر مال به لحاظ اسباب است؟ باز هم جواب دادند که خیر! اصلا لحاظ اسباب در آن وجود ندارد. سلطنت بر مال، خودش یک حکم عقلائی مجعول است مستقلا و لحاظ سبب و مسبب در آن نیست. پاسخ این دو سوال را دادیم و معلوم هم شد که واقعا این سوالات ما از محقق اصفهانی جا داشت و امام هم پاسخ دادند که این ها به هم ربطی نداشتند.

اشاره ای به جایگاه پرسش سوم از محقق اصفهانی در تحلیل مفاد حدیث سلطنت:

سوال سومی داشتیم که این سوال را باید بررسی کنیم. سوال سوم این بود که اگر ما از آن دو مبنا تنزل کنیم و بگوییم که سلطنت بر مال و سلطنت بر عقد، دو امر متمایز و جدای از هم نیستند ولو این که مکمل هم هستند ولی جدا هم نیستند، یا بگوییم که در سلطنت بر مال، می شود حیث سبب را هم دید، اگر در این دو مساله کوتاه بیاییم، آن موقع مساله ی اطلاق و عموم مطرح می شود. این جعل سلطنت به نحو عام است یا به نحو مطلق است؟ اگر به نحو مطلق است آیا می شود در مطلق، حیثیات فردیه و حیثیات حصص دیده شود؟ این را هم رسیدگی می کنیم. منتهی دیروز در پاسخ آسید مصطفی – آقا زاده ی امام – گفتیم که با فرض مبنای اول اصلا این ها پیش نمی آید. ولی خب، چون در سوالات ما از محقق اصفهانی بود، این را هم رسیدگی می کنیم. این رسیدگی هم به حیث الفاظ بر می گردد. یعنی باید ببینیم که روایت داریم یا قاعده داریم؟ اگر روایت داشتیم باید روی لفظ تمرکز کنیم. چون دیگر داریم روایت را بحث می کنیم. در بحث های عقلائیه و قواعد عقلائیه، به اصطلاح، مساله

لَبّی است. لفظی آن جا وجود ندارد و موضوعیت ندارد، بلکه لفظ را ما می سازیم. لذا گفتیم حیثیات این ها را باید از هم جدا کرد. این که گفتم از فرمایشات امام دوحیثیت به دست می آید که یکی حیث عقلائی بودن مساله است و به تعبیر آقای خوئی - رضوان الله تعالی علیه - این که بگوییم قاعده ی سلطنت را به عنوان یک امر عقلائی داریم و کاری نداشته باشیم به مساله ی روایت، در این صورت دیگر کاری به الفاظ نداریم که بعد بگوییم مطلق است یا عام. این جهت، سوال اول و دوم ما را حل می کند و دست ما را پر می کند و دیگر نیازی به این درگیری سوم نداریم.

اگر سر مبنای اول و دوم بایستیم، خب دیگر روایت هم که باشد، ناظر به سلطنت بر مال است که متمایز از سلطنت بر عقد است. عقد اصلا حصه ی آن نیست و یک امر مستقلی است که هیچ کاری به سبب و مسبب ندارد.

اما اگر از آن دو تا کوتاه آمدیم و در فضای روایت رفتیم، آن موقع باید بررسی کنیم که آیا با عام کار می کنیم یا با مطلق؟ این جاست که فرمایش آسید مصطفی مطرح می شود و لذا ما تعجب می کردیم که چطور ایشان آن اوج فرمایش والدشان را ورود نمی کنند!

دفاع از نظریه ی مرحوم آخوند در تحلیل مفاد حدیث سلطنت:

اما عبارت آخوند را هم باید رسیدگی کنیم و ببینیم درگیری محقق اصفهانی با آخوند به کجا می رسد. این را هم یک بررسی بکنیم تا ببینیم که کدام جهتش به لفظ بر می گردد و کدام جهتش به قاعده ی عقلائیه، تا بعد وارد بحث الفاظ شویم.

آخوند این طوری فرمودند که ما در قاعده ی سلطنت داریم استقلال و عدم محجوریت مالک از تصرف را بحث می کنیم. محقق اصفهانی، اعتراض کردند که ما در سلطنت داریم جعل سلطنت می کنیم نه عدم محجوریت! بعد هم اشکال کردند که می شود ما به واسطه ی وجود مقتضی، خبر از مقتضا بدهیم و این درست و عقلائی است. اما آیا می شود شما به واسطه ی وجود مقتضی از عدم مانع خبر بدهید؟! شما دارید از عدم محجوریت خبر می دهید به واسطه ی این که مال، مالکی دارد. این رابطه ی بین مال و مالک، مقتضی است. خب می شود گفت مقتضا وجود دارد چون مقتضی اش هست. یعنی سلطنت هست چون مقتضی اش هست اما نمی شود گفت محجوریتی نیست چون مقتضی وجود دارد. خیلی وقت ها پیش می آید که مقتضی وجود دارد اما مانع ممانعت کرده و مقتضا منتفی شده است. لذا ایشان هم به آخوند اشکال کردند که ظاهر روایت این نیست و هم اشکال عقلائی گرفته اند.

اما در فضای ما باز هم حرف مهم حضرت امام این بود که اگر کسی مساله را عقلائی بررسی کرد، ظاهر فرمایش آخوند این نیست که حدیث سلطنت دنبال عدم محجوریت است. بلکه آخوند می خواهد بگوید که حدیث سلطنت در ارتباط با مالک با مالش این را طرح می کند. البته مال این مساله

هم به استقلال است. امام می گوید آخوند خواسته بگوید که این حدیث نسبت به سبب اطلاق ندارد چون در مقام بیان حکم کیفیت عقد و سبب نیست. آخوند نخواسته سر عدم محجوریت به عنوان مفاد تمرکز کند تا شما به ایشان اعتراض کنید که ظاهر حدیث، سلطنت است نه عدم محجوریت! یا بگویید ظاهر قاعده ی عقلائی سلطنت است. آخوند خواسته است نفی اطلاق کند و بگوید این نسبت به عقد ورودی ندارد تا اطلاقی داشته باشد. نسبت به سبب و کیفیت سبب ورود ندارد. آخوند در مقابل آن فهم شیخ، خواسته اشکال کند. فهم شیخ این بود که ورود دارد، ورود مسببی هم دارد نه ورود سببی، البته بعضی جاها - در تنبیهات - گفته بود که سببی هم می شود ورود کند. آخوند خواسته بگوید اصلا ورودی نسبت به سبب و کیفیت سبب یا عقد ندارد. یعنی خواسته به فهم عقلائی ای که ما می گوئیم استدلال کند. محقق اصفهانی اصلا خوب به عبارت استادشان - آخوند - لطف نکرده اند.

امام می فرماید که به نظر ما حرف آخوند ناظر به آن جهت عقلائی و جهت عقلائی هم ناظر به مساله ی سلطنت بر مال است نه سلطنت بر عقد. اصلا سبب و کیفیت سبب مطرح نیست لذا نمی شود اطلاق گیری کرد.

بعد امام می فرماید که ثانیاً فرض کنید که آخوند خواسته عدم محجوریت را مطرح کند. این را فرض کنیم. خواسته بگوید "الناس مسلطون" یعنی "الناس غیر محجورین"، امام می فرماید اگر هم فرض کنیم که ایشان خواسته چنین بگوید، این که محقق اصفهانی اصرار می کند که چنین چیزی معقول نیست را نمی فهمیم. چرا؟ چون محقق اصفهانی اشکال کرده اند که اصلا این طور حرف زدن معقول نیست. امام می فرماید ما نمی فهمیم که چرا محقق اصفهانی این حرف را می زند. اگر فرض کردیم که

اصلا صریح روایت این بود که "الناس غیر محجورین عن اموالهم" آیا این اشکالی دارد؟! خب یک وقتی هست که شما می گوئید ظاهر روایت عدم محجوریت نیست و سلطنت است، بله! حق با شماست و ظاهرش همین است. ما هم در نکته ی اول گفتیم که آخوند نخواسته این را انکار کند. اما اگر فرض کنیم که اصلا روایت یا قاعده این بود که مردم نسبت به اموالشان محجور نیستند، این چه اشکالی دارد؟

امام می فرماید مبنای این که شما می گوئید غیر معقول است، این است که شما یک رابطه ی سبب - مسببی بین ملک و سلطنت درست کرده اید و این غلط است. در فهم عقلائی اصلا این طور رابطه ی سبب - مسببی نداریم. یک جوری خلط حقیقت و اعتبار است. چیزی که در رابطه ی عقلائی داریم این است که سلطنت را برای مالک اعتبار می کنیم نه این که ملک سبب سلطنت است. چنین چیزی اصلا در عقلاء نداریم! این طور نیست که من یک چیزی دارم به نام سلطنت که یک سببی دارد به نام ملک و یک مانعی دارد به نام محجوریت، بعد شما بیایید این جا بحث کنید که این جا مقتضی آمده پس مقتضا دارد می آید نه عدم المانع! اصلا به نظر ما این روند، غیر عقلائی است. لذا ما حرف شما - محقق اصفهانی - را قبول داریم، قبول داریم که حیثیت حدیث سلطنت، حیثیت جعل سلطنت علی المال است. اما این را نمی فهمیم که شما اصرار بکنید که اگر محجوریت هم نفی شود، باز هم غیر معقول است! خیر! شارع می تواند اعتبار سلطنت کند، می تواند عدم محجوریت را هم اعتبار کند و هیچ عیبی هم ندارد.

بعد هم یک نکته ی سومی اضافه می کنند که آن هم نکته ی خوبی است. نکته ی سوم این است که حالا باز هم یک پله تنزل می کنیم و مقتضی و مقتضا و همه را از شما قبول می کنیم و می گوئیم ملکیت مقتضی است و سلطنت مقتضای آن است و یک رابطه ی سبب - مسببی بین این دو وجود دارد و بعد هم ممکن است که یک مانعی از آن مقتضا، ممانعت کند. مثلا سفه مانع شود که ملکیت، سلطنت بیاورد. بعد شما به آخوند اشکال می کردید که ظاهر مساله این است که ما داریم از مقتضا به دلیل مقتضی اش خبر می دهیم، البته ما هم قبول داریم که ظاهرش همین است، اما حالا می خواهیم لویی بحث کنیم. اگر فرض کنیم که شارع یک کار دیگری کرده و خواسته بگوید که در فضای مفروض بودن مقتضی، من می خواهم نفی مانع کنم. آیا این اشکالی دارد؟! من دارم محجور نبودن را در فضای مفروض التحقق بودن مقتضی اعتبار می کنم. هیچ اشکالی ندارد. قبول هم می کنم که ملک مقتضی است و رابطه ی مالک با مالش این اقتضاء سلطنت را دارد و سلطنت هم همان قدرت بر تصرفی است که خود محقق اصفهانی بیان فرمود. اما چه عیبی دارد که در فضای مفروض بودن مقتضی، من از نبود مانع خبر بدهم؟! اشکالی دارد؟! اتفاقا خیلی هم سازگار هست. چون مقتضی مفروض است، شما احتمال می دهید که مقتضی وجود دارد، مانعی ممانعت می کند، اما شارع می گوید مانعی نیست. ما نمی گوئیم که ظاهر روایت این است بلکه می گوئیم اگر این اتفاق بخواهد بیافتد غیر معقول نیست.

لذا امام سه نکته ی رئیسی را با محقق اصفهانی مطرح کردند:

نکته ی اول این است که اصلا ظاهر فرمایش آخوند انکار اطلاق است از باب این که می خواهد بگوید که قاعده سلطنت ربطی به سبب ندارد. اصلا نخواسته بگوید که سلطنت است یا عدم محجوریت است. این همان فهم عقلائی است.

نکته ی دوم این است که اگر ظاهر روایت هم عدم محجوریت می بود باز هم اشکالی نداشت چون فضای مقتضی و مقتضا این جا مطرح نیست. ملک، مقتضی سلطنت نیست تا شما یک قانون عقلی مقتضی و مقتضا و عدم المانع را جلو بیاندازید و بعد هم بگویید که اولویت در اخبار از مقتضا به واسطه ی وجود مقتضی اش است.

نکته ی سوم این است که اگر هم چنین فضایی می بود، یعنی من مقتضی و مقتضا را داشتم و بحث مانع مطرح می شد، چه عیبی داشت که من در همین فضا بگویم چون مقتضی مفروض التحقق است بنابراین از عدم مانع خبر می دهم؟!

ایشان این طور با محقق اصفهانی درگیر می شوند. در واقع نکته ی دوم و سوم، جدلی و لویی و با تنزل است. نکته ی اصلی همان است که در تحلیل امام داشتیم و با این فضا می خواهیم فهم عقلائی مان را از عبارت آخوند درست کنیم.

احتمال همان مانند بودن دلالت حدیث سلطنت با آیه ی شریفه ی "أحلت لكم بهيمة الانعام":

در پایان این بحث یک مساله ای مطرح می شود که این دیگر بحث عقلائی نیست بلکه حیث لفظی روایت است. این را هم عرض کنم ولی رسیدگی اش برای جلسه ی بعد می ماند. در پایان اگر از فضای فهم عقلائی بیرون زدیم و گفتیم کاری به فهم عقلائی نداریم، در فهم عقلائی، قاعده ی سلطنت سراغ مال رفته بود و سلطنت در فضای مالکیت مالک نسبت به مالش است و اقتضاء و مقتضی و مقتضا هم وجود ندارد. این فضای عقلائی را کنار می گذاریم و سراغ لفظ می رویم.

حرف مهم امام این است که اگر ما در فضای لفظ رفتیم باید ببینیم که آیا این حدیث سلطنت را مثل آیه ی شریفه ی "أحلت لكم بهيمة الانعام" مطرح می کنیم؟ یعنی یک حکم حیثی در آن می بینیم - دقت کنید که این جا بحث لفظ است - یا حکم فعلی قابل اخذ من جمیع جهات مطرح می کنیم؟ خوب دقت کنید! اگر حدیث سلطنت بگوید "الناس مسلطون علی اموالهم"، حیث سلطنت، حیث مال است. حیث حلیت در بهیمه الانعام، حیث حلیت بهیمه در مقابل حرمت کلب و خنزیر است. لذا اگر کسی گفت این "أحلت لكم بهيمة الانعام" دارد می گوید این بهیمه است، نوش جان کنید! شما می گوئید من احتمال می دهم که این مغصوبه باشد! می گوید خب طبق آیه حلال است! شما می گوئید خب چه ربطی به احتمال حرمتش از باب غضب دارد؟! یا اگر کسی احتمال داد که این غنم موطوئه به واسطه ی وطی، قابل اکل نیست، آیا شما می توانید بگوئید این "أحلت لكم بهيمة الانعام" مساله ی حلیت این را درست می کند و شما می توانید آن را بخورید و احتمال وطی غنم را رها کنید؟! یا احتمال مغصوبه بودن را کنار بگذارید؟! آیا می شود این ها را بگوئید؟! یا خیر! بلکه دارید می گوئید این آیه یک حکم حیثی است در مورد حیثیت بهیمه در مقابل حیثیت خنزیر و کلب که این حرام است

و آن حلال، اما نه حلال من جمیع الجهات! حالا وقتی کسی می گوید که "الناس مسلطون علی اموالهم" دارد با یک حیثیتی جعل سلطنت می کند اما آیا این به معنای این است که با عصایی که مال اوست می تواند بزند بر سر کسی؟! خب مال اوست و هر طور که خواست می تواند در آن تصرف کند! آیا می شود چنین حرفی زد؟! یک بحثی است که آیا این حلیت - وقتی با لفظ روایت مثل لفظ آیه که کار می کنید - یک حکم حیثی است؟ یا خیر! بلکه یک حکم فعلی من جمیع الجهات است؟ اگر حکم حیثی بود آن موقع باید ببینیم که در حیثیت مال موضوع است یا موضوع نیست؟ یعنی باید سراغ فرمایش محقق ایروانی برویم. دقت کنید که این اول ورود بحثمان به حیث لفظ است. الان دیگر از حیث عقلاء بیرون آمده ایم.

پس دو مطلب داریم. یکی این که لفظ با حیثیت سلطنت علی المال آمده است یا مطلقا است؟

دیگری این که وقتی با حیثیت سلطنت علی المال آمده است مال در این لفظ چه کاره است؟ آیا متعلق المتعلق یعنی موضوع است؟ که آن حرف های محقق ایروانی و قول چهارم پیش بیاید؟ اگر مال آمده وسط کار و حکم حیثی بر مال مطرح شد، آن موقع، مطلق جعل شده یا عام جعل شده است؟ همان بحثی است که با محقق اصفهانی داشتیم. یعنی در مورد لفظ روایت با قطع نظر از حیث عقلائی مساله سه چهار تا نکته داریم. اگر این را رسیدگی کنیم آن موقع نسبت حدیث سلطنت با ادله ی محرّمات معلوم می شود. همان بحثی که محقق خوئی مطرح کرده بودند. اگر گفتیم که حیثی است خب هیچ نسبتی ندارد! چه کار دارد با بقیه ی ادله ی محرّمات؟! حرمت غضب یا حرمت تصرف در لباس شهرت کار خودش را می کند. لباس مال شماست اما ادله ی حرمت تلبس به لباس شهرت کار

خودش را می کند. بنابراین امام در پایان سراغ لفظ حدیث می روند و جایگاه مال، حکم حیثی در مقابل حکم فعلی من جمیع الجهات را رسیدگی می کنند. اگر رفتیم روی حیثیت مال، باید بینیم مال در حیثیت چه کاره است. جایش را که معلوم کردیم، آن موقع باید تکلیف اطلاق و عمومش را هم معلوم کنیم تا ان شاء الله این بحث جمع شود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.